احتمالات مطرح در معنای «احدثه الناس من الهجاء»

- اظهر احتمالات؛ حروف الفبا
- احتمال اول؛احداث خط عروض
- احتمال دوم؛ احداث خط قیاسی
- احتمال سوم؛ نقط الاعجام و الاعراب
- احتمال چهارم؛ تبدیل خط حجازی به خط کوفی متاخر
- احتمال پنجم؛ تبدیل خط کوفی به خط نسخ
- در احتمال ادخال الف بنابر رسم رایج در مصاحف
- نقد توجیه غانم قدوری در رسم «لااذبحنه»

اظهر احتمالات؛ حروف الفبا

اما هجاء به چه معنا است؟ «احدث الناس من الهجاء». فقط در ذهن من پنج احتمال آمده است که در زمان مالک این محتملات بوده. بعضی از آنها ضعیف است و بعضی از آنها قوی در این است که مقصود از مردم از «احدث الناس من الهجاء» آن باشد. اظهر موردش این است: چه زمانی می‌گویند «احدث الناس من الهجاء»؟ هجاء چیست؟ هجاء، حروف الفبا است. اصل معنای آن به‌معنای قطع است. هجاء یعنی حروف مقطعه. عرض کردم مرحوم صدوق در توحید صدوق یک باب دارند که روایات هجاء را آورده‌اند. من هم در صفحه رسم المصحف روایات مربوط به مسأله رسم المصحف را آورده‌ام. شما ملاحظه کنید. در اینجا هجاء چیست؟ اظهر احتمالی که به ذهن من می‌آید این است. خود این آقایان در کتاب پژوهشی در رسم المصحف می‌گویند ما سه جور خط داشتیم. خط عروض، خط قیاسی و خط مصحف. این تقسیم‌بندی خوبی است با مستنداتی که دارد.

احتمال اول؛احداث خط عروض

خط عروض همین قرن دوم پدید آمده. خود جناب خلیل بن احمد به نظرم قبل از مالک وفات کرده است؛ صد و هفتاد و پنج است. اینها معاصر بوده‌اند. مبدع علم عروض و خط عروض، خلیل بوده. خط عروض یک نحو هجاء است. هجائی است که می‌نوشتند. البته این اظهر نیست. هجائی است که هر چه را می‌گفتند می‌نوشتند. یعنی اگر می‌گویی «زید» آن را «زید» نمی نوشتند، می‌نوشتند «زدن». هرچه که به لفظ می‌آمد را می‌نوشتند. مثلاً اگر کلمه جلاله را «الله» می‌گویی، آنها «الاله» می‌نوشتند. این کار علم عروض بود. برای اینکه آنها می‌خواستند هجی کنند؛ «**syllable**»، و آن بخش‌هایی که کلام می‌گیرد را بنویسند، ابحر چه بود؟ «مفاعل، فعلاتن،فعولن و ...» بود. وقتی می‌خواستند این بخش‌ها را بفهمند تمام آن چه را که به لفظ می آمد را می‌نوشتند تا بتوانند با آن بحرهایی که در علم عروض داشتند منطبق کنند. این یک خط بود.

خُب حال این سؤالی است که دور نیست. می‌گویند الآن این علم و خط عروض در آمده، آقای مالک اجازه می‌دهی ما قرآن را به این صورت بنویسیم؟ یعنی هر چه تلفظ می‌کنیم را دقیقاً روی نوشته بیاوریم. این یک سؤالی است. نمی‌توانیم بگوییم ناظر به آن نباشد.

احتمال دوم؛ احداث خط قیاسی

خط دیگر، خط قیاسی است. خط قیاسی، باز هم به نظرم اظهر مطالب نباشد. خط قیاسی را در اینجا توضیح داده‌اند، وقتی نحو قوی شد، در زمان خود خلیل و ابوعمرو بصری و ... نحات ضابطه‌ای به نام خط قیاسی گذاشتند. یعنی خطی که با شروع و پایان باشد. یک کلمه را می‌گرفتند و می‌گفتند فرض می‌گیریم قبل از آن چیزی نیست، این کلمه چطور شروع می‌شود؟ اگر بگوییم «و الکتب» آن را به واو وصل کرده‌اید، الف ندارید، لذا باید الف را بیاندازید. آن‌ها می‌گفتند واو را بخوان، ابتدا به ساکن کلمه را بگو؛ می‌شود «الکتب». می‌گفتند فرض بگیری که به کلمه ابتدا کرده‌اید، حال که می‌خواهید ابتدا کنید چون عند الابتدا الف را می‌گویی، الف را بخوان. پس الف وصل را هم می‌نوشتند. پایان کلمه به چه صورت بود؟ فرض بگیر پایان کلمه را وقف کرده‌اید؛ فرض نگیر آن را بزنی. نگو «رحمة الله». الآن می‌گویی‌م «رحمة الله» پس باید تاء را بنویسی‌م. می‌گویند نه، درست است که «تاء» را می‌گویی‌د ولی خود «رحمت» را قطع کن و فرض کن داری ابتدا می‌کنی‌د و فرض بگیر که داری وقف می‌کنی‌د، یعنی یک کلمه به تنهایی باشد. اگر وقف کنی‌د چه می‌گویی‌د؟ می‌گویی‌د «رحمه». خُب پس باید با «ه» آن را بنویسی‌د. در مصحف «رحمت» با تاء دو نقطه نوشته می‌شد اما در خط قیاسی چون می‌زان این بود که کلمه را در حالت وقف در نظر بگیری‌م، با «ه» نوشتند. در خط قیاسی «رحمه» را با «ه» می‌نویسند. چه کسی مبدع این‌ها بودند؟ نحات. نحات با این قیاس شروع کردند. یعنی هر کلمه را در حال ابتدا و در حال وقف در نظر بگیر و به آن صورت بنویس.

شاگرد: این خط از چه زمانی در آمده؟

استاد: این خط قیاسی از زمان مالک در آمده بود. چون مبدع آن نحویین بودند.

شاگرد: در همان قرن دوم.

استاد: بله.

الآن هم آقایان توضیح می‌دهند و می‌گویند:

«علماء بصره و کوفه قواعد این خط را با استفاده از رسم مصاحف و علم صرف و نحو وضع کرده‌اند». با این توضیحی که عرض کردم مباحث مفصل تری هم دارد. خُب این هم یک گزینه است که خط قیاسی در آن زمان بوده است. از مالک می‌پرسند اجازه می‌دهی به خط قیاسی بنویسی‌م ای نه؟ منافاتی ندارد که قبل از آن هم مصحف نوشته می‌شد. «احدثه الناس» نمی‌گوید قبلش دو جور نبود. منافاتی ندارد.

احتمال سوم؛ نقط الاعجام و الاعراب

احتمال دیگر هم باز قوی نیست، این است که مقصود از هجاء، همین نقط الاعجام و نقط الاعراب باشد. یعنی این طوری که مردم الآن با اعراب و اعجام می‌نویسند، اجازه می‌دهی؟ گفت نه. بدون اعراب و اعجام بنویسید. این هم احتمال سوم.

احتمال چهارم؛ تبدیل خط حجازی به خط کوفی متاخر

احتمال دیگر هم که در این فضا است، ما دو خط قدیمی داریم، یکی بیشتر در قرن اول بوده که حالا به اصطلاح می‌گویند خط حجازی است. ماخوذ از آن چیزی است که ابن ندیم در الفهرست گفته است. مثلاً مصحف امیرالمؤمنین که این آقایان در مؤسسه چاپ کرده‌اند خط کوفی است. رواجش در قرن دوم بوده است. آن مصحفی که بیست روز پیش رونمایی شد، به خط حجازی است؛ خط مایل که رواج آن در قرن اول بود. خُب همینجا یک احتمال را به‌عنوان بحث مطرح می‌کنم. از مالک می‌پرسند جلوترها با خط حجازی می‌نوشتند، الآن رسم شده –در قرن دوم خیلی رسم شده بود- با خط کوفی متأخر می‌نویسند –قبلی کوفی متقدم بود و الآن با کوفی متأخر می‌نویسند. مثلاً در خط کوفی متأخر الف مایل نیست و اگر نگاه کنید تفاوت آن‌ها را فوری می‌فهمید که این خط حجازی است و آن خط کوفی قرن دوم است- این هم یک احتمال است. این احتمال چهارم است.

احتمال پنجم؛ تبدیل خط کوفی به خط نسخ

احتمال پنجمی هم هست که در ذهن من طلبه نسبت به سؤال از مالک، اظهر وجوه است. می‌گوید «احدثه الناس من الهجا»، باالدقه اعراب گذاری که هجا نیست. خط کوفی که مایل بود و آن را تبدیل کردند هم اصلاً هجا نیست و هجای احداث نشده. هجا همان هجاء است. حروف همان حروف است. همه می‌توانستند بخوانند و یک اندک تفاوت در آن بود. ای در خط قیاسی که هجاء تغییری نکرده بود. چه با تاء بنویسید «رحمت الله» و چه با «ه» بنویسید، هجاء تغییری نکرده است. یعنی حروف همان حروف هستند و فقط شما به جای تلفظ تاء، هاء نوشته اید. پس «احدثه الناس من الهجاء» به چه معنا است؟

پنجمین احتمال این است که خط نسخ تازه شروع شده بود. ریشه‌های خط نسخ از همین زمان مالک شروع شده بود، تا زمان ابن مقله مدتی طول کشیده بود تا این نسخ کامل شود. نسخ یعنی چه؟ یعنی دقیقاً یعنی «احدثه الناس من الهجاء». «هجاء» یعنی قلم، دو قلم است. ما که الآن با خط نسخ انس داریم اصلاً نمی‌توانیم خط کوفی را بخوانیم. آنها «ن» را طور دیگری می‌نویسند. «م» را طور دیگری می‌نویسند. حرف همان حرف است؛ «ن» همان «ن»است اما وقتی خط کوفی را نگاه می‌کنیم نمی‌دانیم کدامش است. مگر اینکه از قبل آیه را بدانیم. وقتی آیه را دانستیم اگر بعضی از حروفش را تشخیص دادیم می‌خوانیم. این هجاء می‌شود. یعنی زمان مالک خط نسخ شروع شده بود. به قول امروزی‌ها تغییر فونت می‌گویند. یعنی آن چه را که مردم قبلاً به خط کوفی، حجازی، و خط قیاسی می‌نوشتند، عوض شد؛ حتی در خط قیاسی «ن» را به همان خط کوفی می‌نوشتند؛ «ن» که آنها می‌نوشتند به‌صورت خط لاتین، مثل «ل» بود. یک نقطه رویش بود و همینطور پایین می‌آمد. در خط نسخ دیگر «ن» به این صورت نیست، یک چیزی گردی نوشته می‌شود که نقطه وسط آن می‌آید. یعنی کاملاً شکل حروف فرق دارد. در اصطلاحی که مرحوم نراقی دارند، «قلم» می‌گویند. اقلام یعنی چه؟ یعنی شما برای این بیست و هشت حرف، یک رمزی می‌گذاری که مانوس نوع نیست، بلکه رمز دیگری است. شما می‌توانید آن را بخوانید چون قلم را بلد هستید. وقتی هم می‌خوانید مردم می‌بینند دارید «بسم الله» می‌خوانید اما کسی که آن قلم را ندانند نمی‌فهمد که شما «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته اید. چون حروفش فرق دارد. به این قلم می‌گوییم. خط نسخ در آن زمان تازه شروع شده بود. مردم طوری می‌نوشتند که کسی این را می‌خواند، اگر آن را بلد نبود نمی‌توانست بخواند.

شاگرد: هجاء خود حرف است یا نوشتار حرف است؟

استاد: نوشتار حرف است. همین را می‌خواهم بگویم. «احدثه الناس من الهجاء». خط قیاسی که احداث هجاء نبود. همان هجاء بود فقط جوراجور می‌نوشتند. یعنی الف را گاهی می‌آوردند و گاهی نمی آوردند. گاهی «ت» می‌نوشتند، گاهی هم «ه» می‌نوشتند. ولی «ه» همان «ه» بود. «ت» همان «ت» بود، فرقی که نکرده بودند. به خلاف خط نسخ. لذا ابن مقله در سیصد که خطاط مهمی بود...؛ و در آن زمان مصاحف زیادی به خط نسخ نوشته شد که تا الآن به خط نسخ می‌نویسیم، چرا؟ چون یاد دادن خط نسخ آسانتر بود، نوشتنش آسانتر بود و همه جات را داشت. فقط مثل مالک گفته بود ننویسید. به‌عنوان احتمال عرض می‌کنم. گفته بود آن حروف را نیاورید چون کاملاً خط مصحف

تغییری می‌کند. لازمه آن هم همین است که ما در اینجا نشسته‌ایم. ما به‌راحتی قرآن را از روی خط نسخ می‌خوانیم، اما خط کوفی را اصلاً نمی‌توانیم بخوانیم. باید درس آن را بخوانیم. باید مدتی انس بگیریم و مدتی تمرین کنیم تا اگر یک لوحی بیاید بتوانیم بخوانیم. من خیلی کم مراجعه کرده‌ام الآن که یک لوح کوفی جلوی من می‌گذارند در شرائط عادی نمی‌توانم بخوانم. چرا؟ چون حروف آن را تشخیص نمی‌دهم. کاف و لام و ... تفاوت می‌کند.

شاگرد: این مقله در سیصد چه کار کرد؟

استاد: مصاحف را به خط نسخ نوشت. همین خطی که امروزه ما می‌نویسیم.

شاگرد: در زمان مالک خط درآمده بود ولی با آن نمی نوشتند؟

استاد: مصحف را نمی نوشتند. بریدو چیزهای دیگر را با آن می‌نوشتند. اما مصحف را نمی نوشتند.

شاگرد: چه زمانی شروع به نوشتن مصحف با آن کردند؟

استاد: بعضی‌ها نوشته بودند. اگر هیچ کسی ننوشته بود، ممکن نبود این مقله بتواند چنین کاری کند. قبلش مالک گفته بود ننویسید. ولی از بس راحت بود کسانی که کار کرده بودند می‌نوشتند. کمکم آمده بود و مقله چون وزیر دربار عباسی بود، با پشتوانه قدرت حکومتی خط نسخ را در مصحف مسلمین رسم کرد. یعنی دیگر کسی نمی گفت ننویسید یا بنویسید. تا قرن پنجم و ششم، خط کوفی حسابی رایج بوده. بعد کمکم زینتی شد. الآن هم زینتی است. تا قرن پنجم بود اما از قرن پنجم به بعد زینتی شد. این مقله در سیصد این کار را کرد. تا قرن پنجم هم با خط کوفی می‌نوشتند ولی از قرن پنجم به بعد سیطره نوشتن با خط نسخ شد. این احتمال به فعلاً در ذهن من در سؤال از مالک، اظهر است. این درآمده بود. چرا؟ چون «احدثه الناس من الهجاء». درحالی‌که در تمام فروض دیگر هجاء تغییری نکرده بود. در کاربرد هجاء واحد که «ه» بنویسیم یا «ت» بنویسیم، یا الف را بیاوریم یا نیاوریم اختلاف پیدا می‌شد. اما اینجا احداث هجا بود و خط تغییری کرده بود. خط نسخ شده بود، به‌نحوی‌که کسی که این را می‌دید نمی‌توانست آن را بخواند و کسی که آن را می‌دانست نمی‌توانست این را بخواند. یعنی کسانی که اگر خط کوفی بلد بودند، تا زمانی‌که خط نسخ را بلد نبودند نمی‌توانستند قرآن بخوانند. یک چیز گردی می‌دیدی که وسطش نقطه است، می‌گفت این چیست؟ می‌گفتند نمی‌دانم. اصلاً خبر نداشت که این «ن» است. چرا؟ چون در ذهن او «ن» به همان خط کوفی بود.

شاگرد: دراین‌صورت تفاوت رسم عثمانی با رسم رایج آن زمان چه می‌شود؟

استاد: اصل سؤال من هم همین بود. تفاوت رسم عثمانی با رسم رایج چه می‌شود؟ در رسم عثمان خصوصیتی را دخالت می‌دادند. در جاهایی در بریدو، الف را می‌آوردند اما در آن نیاوردند. چرا؟ چون هم بتوانید «کتاب» بخوانید و هم بتوانید «کتب» بخوانید. می‌دیدند هم قرائت «کتاب» داریم و هم قرائت «کتب» داریم، لذا در آن جا الف را می‌انداختند. این انداختن در مواضعی اختصاص به مصحف داشته، چرا؟ چون بتوانیم آن دو قرائت را بخوانیم.

شاگرد۲: در خود «بسم الله الرحمن الرحیم» هم تعمدی بوده که ننوشتند.

استاد: البته این‌که در فن خط، سائر مصاحف...؛ چون می‌دانید خیلی از مصاحف قدیمی پیدا شده است. مطابقت دادن و این‌که کجا به این صورت بوده و نبوده، نیاز به پی جویی موارد دارد. این‌که می‌فرمایند در چه چیزی تفاوت بود، مثلاً در خیلی از جاها بعد از واو جمع، الف نیاورده‌اند. در برخی از جاها بعد از واو اصلی کلمه، حرف الف را آورده‌اند. این‌ها خودش یک فنی است که چرا این‌طور و آن‌طور

است.

در احتمال ادخال الف بنابر رسم رایج در مصاحف

شاگرد: به‌عنوان یک احتمال هم می‌تواند این باشد که عده‌ای در قرآن الف را اضافه کرده‌اند. یعنی قرآن را به‌صورت رسم رایج آن زمان نوشته‌اند.

استاد: این مطلب خوبی است. بعداً عرض می‌کنم. ببینید مواردی داریم که اصلاً این احتمال در آن صفر است. چرا؟ چون یک جای الف زیاد شده و جمیع مصاحف قرن اول و آخر در نقل قرائت، می‌گویند این الف بوده است. پس معلوم می‌شود یک نفر با خط قیاسی آن را اضافه نکرده است. الآن همین مصحف امیرالمؤمنین را فکر کنید.

نقد توجیه غانم قدوری در رسم «لااذبحنه»

بعداً در آن صفحه‌ای که آورده‌ام توجیهات آقای غانم قدوری را نگاه کنید. البته در آن صفحه، «ل» که آقای غانم قدوری می‌آورد، بد چاپ شده است. حروف به جای برگشت کرده‌اند که الآن ما می‌نویسیم. و حال اینکه مقصود غانم قدوری آن «ل» است که قدیم بوده است. «ل» که یک مثلث زیرش بوده. «ل» ای که یک قاعده مثلثی دارد. مقصود او آن است. ما که آن را کپی گرفتیم خودش آن را تبدیل کرده است. او می‌گوید «ل» یک قاعده داشته که به‌خاطر آن «لا اذبحنه» نوشته است. و حال اینکه حرف او هم سر نمی‌رسد. «لاغبنّه» هم همینطور است. یعنی کاملاً می‌بینیم یک «لاغبنه» دارد، دنبالش «لااذبحنه» دارد، در همه مصاحف هم همینطور است. در مصحف منسوب به اهل البیت علیه‌السلام هست. الآن در این مصحف جدید هم نگاه کنید که «لااذبحنه» الف دارد ای ندارد. علی القاعده دارد. ولو دانی می‌گوید «لأوضعوا» در جمیع مصاحف است، «لااذبحنّه» در بعضی از آنه نیست. حال آن بعضی که او می‌گوید، به نظرم الآن در مصاحفی که آدرس داده می‌شود و مخطوطاتی که هست، همه دارند. پس ما نمی‌توانیم بگوییم یک نفر اضافه کرد و خلاص شد. اگر یک نفر اضافه کرده بود دیگران نمی کردند. نه اینکه مواردی داریم که رسم المصحف مورد اجماع است، و حال اینکه واضح نزد کل است آن نباید در اینجا باشد؛ «لأوضعوا» و «لااذبحنه» نباید باشد، اما هست پس آن احتمالی را که شما می‌گویید در بعض مواردش هست. همان را به‌عنوان چیزی که باید حل شود حل کنیم، تا بقیه مواضع.

شاگرد: قرائت «لااذبحنّه» هم داریم؟

استاد: نه.

شاگرد: نکته آن چه بوده؟

استاد: غانم قدوری می‌گوید مطلبی که دیگران گفته‌اند قانع‌کننده نیست. خودش «لا» را می‌گوید و می‌گوید آن هم از انس کاتب بود. خُب اگر از انس بود در «لاغبنّه» انس نداشت؟! اصلا جوابی ندارند. آن مراکشی می‌گوید می‌خواست بگوید یعنی فعل واقع نشده. خُب «لاغبنّه» هم واقع نشد. مراکشی می‌گوید «لاغبنّه و لااذبحنّه» یعنی دومی شدیدتر از قبلی است. در ذهن من احتمالاتی هست. اگر بعداً شد عرض می‌کنم. در این حروف ظرافت کاری هایی هست که اگر مطمئن می‌شدیم بر آن مصحف اجماع می‌کردند، با آن چیزی که واضح است که ربطی به خامی خط ندارد...؛ مدام می‌گویند خط خام بوده. اینکه «لاذبحن» را «لااذبحن» بنویسید، این خامی خط است؟! کجای خامی است؟! باید حل شود. باید روی آن فکر شود. یک چیزی بوده که همه می‌نوشتند. اجماع بر این بوده که این کار را بکنند. در برخی از مواضع تصحیح می‌کردند شاهد این است که این‌ها را نکرده‌اند.

والحمد لله رب العالمین